

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: مایکل پرنتی
برگردان از: آمادور نویدی
۱۲ سپتمبر ۲۰۱۶

علیه امپریالیسم، (فصل چهارم)

امپراتوری قدرتمند، جمهوری ضعیف:



مایکل پرنتی

موفقیت امپراتوری به توانایی اش بر سلب مالکیت از منابع جمهوری بستگی دارد. در فصل قبل ما اشاره کردیم که چگونه بار مالی ناشی از سیاستهای مداخله جویانه امپریالیسم بر دوش مالیات دهندگان عادی پایدار می ماند، در صورتی که مزایا به حساب گروه اندکی افزوده می شود. برای مخارج پنهان امپراتوری که امریکائی ها پرداخت می کنند راه های اضافی وجود دارد.

صداور مشاغل- صادرات شغل ها

در اوایل سال ۱۹۱۶، لنین اظهار داشت همچنان که سرمایه داری پیشرفت می کند نه فقط محصولات، بلکه خود سرمایه، نه تنها محصولات خود، بلکه تمام فرآیند تولید را صادر می کند. امروز، اکثر شرکتهای غول پیکر امریکائی، فن آوری، کارخانه ها، و شبکه های فروش خود- و کارها- مشاغل ما را صادر می کنند. این به خوبی مشخص شده است که شرکت اتومبیل سازی جنرال موتورز (General Motors) کارخانه هایش را در امریکا تعطیل می کند. چیزی که کمتر شناخته شده است، اینست که جنرال موتورز میلیونها دلار صرف ساختن کارخانه های جدید در خارج، در کشورهایی که دستمزدها به مراتب خیلی کمتر از آنچه که به کارگران اتومبیل سازی امریکائی ها پرداخت می شوند، می باشد. این به معنای سود بیشتر برای جنرال موتورز و بیکاری بیشتر برای دیترویت (Detroit) است.

سرمایه گذاری شرکت های امریکائی در طول بیست سال گذشته، در کشورهای دیگر سه برابر شده، که سریع ترین نرخ رشد در جهان سوم را نشان می دهد. این روند، به احتمال زیاد برگشت ناپذیر است. در حال حاضر تولید سرمایه داری امریکا در خارج از کشور به هشت برابر بیش از صادراتش بالغ می شود. بسیاری از شرکتها همه فعالیتهای تولیدی خود را به سرزمینهای خارجی منتقل کرده اند.

همه دوربین هائی که در امریکا به فروش می رسد، تقریباً تمام دوچرخه ها، ضبط صوت ها، رادیوها، تلویزیون ها، ویدئو ضبط ها (VCRs)، و کامپیوترها در خارج از کشور ساخته می شوند. در حال حاضر از هر سه کارگری که توسط شرکتهای چند ملیتی امریکا به کار گرفته می شود، یک نفر در خارج از کشور کار می کند. شرکتهای امریکائی همچنان هر سال ده ها هزار شغل ایالت ها را صادر می کنند. تهدید مدیریت به انتقال کارخانه به خارج از کشور اغلب برای باجگیری از کارگران امریکائی با هدف کاهش دستمزدها و مزایا و افزایش ساعات کار اضافی صورت می گیرد. ما قربانی امپریالیسم اقتصادی نه فقط به عنوان کارگر، بلکه به عنوان مالیات دهنده و مصرف کننده هستیم. شرکتهای چند ملیتی مجبور نیستند از درآمد حاصل در دیگر کشورها به امریکا مالیات بپردازند. تا زمانی که این بهره ها به امریکا برگردانیده شود. حتی اگر هم برگردند، باز نیستند. مالیاتی که به کشور میزبان پرداخت می شود، به عنوان اعتبار مالیاتی به جای کسر هزینه. محض اینجا در خانه با آن برخورد می شود. به عبارت دیگر، ۱ میلیون دلار که به کشور خارجی به صورت مالیات یا حتی حق امتیاز نفت پرداخت می شود، به عنوان مالیات بر درآمد توسط اداره مالیات امریکا- آی آر اس کسر نمی شود. (که ممکن است شرکت را ۱۰۰۰۰۰ دلار کم و بیش در مالیات ایالتی نجات دهد)، ولی در مالیات نهائی که شرکت باید پرداخت کند، به حساب نمی آید. همه ۱ میلیون دلاری را که باید پرداخت کند، صرفه جوئی می کند. علاوه براین، شرکتهای چند ملیتی می توانند کتابهای ثبت شده بین خود و شعبه های کشورهای مختلف خارجی را با حقه بازی، سود کم را با مالیات بالا و سود بالا با مالیات کم- در کشور نشان دهند، در نتیجه، حداقل سالانه از پرداخت ۲۰ میلیارد دلار مالیات به امریکا اجتناب می کنند.

شرکتهای بزرگ از پرداخت میلیاردها دلار فرار می کنند. برای این که پناهگاه خارج از کشورشان باید توسط بقیه ما ساخته می شود. علاوه بر مالیات پرداختی ما، میلیاردها دلار برای برنامه های کمک به دولتهائی تخصیص داده می شود، که بازار کارگران ارزان را حفظ کرده و مشاغل امریکائی را با فریبکاری به خارج می فرستند.

کمکهای خارجی به ندرت به اندازه قطره چکانی به مردم فقیر کشورهای دریافت کننده می رسد. در واقع، بیشتر آن کمکهای نظامی است که به احتمال زیاد برای سرکوب مخالفانی که از میان فقراء برمی خیزند، مصرف می شود. پول مالیات ما برای تأمین مالی ساخت و ساز جاده ها، مجتمع های اداری، طرحها و بنادر مورد احتیاج برای حمایت از صنایع صادراتی جهان سوم مورد استفاده قرار می گیرد.

مزایای این امپراتوری به هیچ میزان قابل توجهی به جیب مصرف کننده امریکائی نمی رود. به طور کلی کالاهای ساخت کارخانه های خارج از کشور به بالاترین قیمت ممکن در بازارهای امریکا به فروش می رسند. شرکتهای بزرگ سرمایه داری نه برای تولید کالاهائی با قیمت پائین تر و مقرون به صرفه برای مصرف کنندگان امریکائی، بلکه برای به حداکثر رساندن سود خودشان به آسیا و افریقا می روند. آنها تا آنجائی که امکان دارد، دستمزد کمی در خارج می پردازند و کالاها را تا حد ممکن در خانه گران می فروشند. تولید کفش های نایک (Nike) در اندونزی ۷ دلار تمام می شود، این در حالیست که شرکت یا پیمانکاران آن به ازای هر ساعت کار به کارگران زن، ۱۸ سنت می پردازند- سپس در این کشور به قیمت ۱۳۰ دلار یا بیشتر به فروش می رسد. تولید هر توپ بیس بال (Baseballs) در هائیتی دو سنت هزینه بر می دارد، اما همان توپ در امریکا به قیمت ۱۰ دلار و بیشتر فروخته می شود. لوازم خانوادگی جنرال

الکترونیک ساخته شده توسط زنان جوان در کوریای جنوبی، که فقط برای امرار معاش کار می کنند و مجموعه تلویزیون رنگی بین المللی ادمیرال (Admiral International) که توسط کارگران با دستمز پائین در تایوان مونتاژ می شود، به قیمت کمتر از زمانی که در امریکای شمالی ساخته می شد، به فروش نمی رسد. همانگونه که رئیس ادمیرال اشاره کرد، انتقال شرکت به تایوان «تأثیری در قیمت گذاری دولتی ندارد، اما باید ساختار سود بری را بهبود بخشد، در غیر اینصورت منتقل نمی شود».

این سرمایه گذاری در خارج از کشور هیچ گونه مزیت بزرگی برای مردم جهان سوم ندارد. سرمایه گذاری خارجی «معجزه برزیل»، در سالهای ۱۹۶۰ موجب رشد چشمگیر تولید ناخالص ملی این کشور گردید. در همان زمان کمبود غذا و با افزایش فقر همراه شد، به طوری که زمین و کارگر برزیلی به طور فزاینده ای برای تولید محصولات صادراتی پول نقد (production of cash export crops) مورد سوءاستفاده قرار گرفت، و نیاز مردم برزیل را تأمین نمی کرد. در امریکای لاتین، زمینهایی که در آنها ذرت و لوبیا برای تغذیه مردم کاشته می شد، برای افزایش مصرف گوشت گاوی در امریکای شمالی و اروپا به گاوداری تبدیل شدند.

ما در مورد «فراریان از کمونیسم» زیاد شنیده ایم؛ ما باید یک لحظه هم درباره فراریان از سرمایه داری بیندیشیم. تعداد زیادی از جمعیت فقر زده امریکای لاتین و دیگر کشورهای جهان سوم مجبور به فرار و تبعید اقتصادی از سرزمین خود می شوند، بیشتر آنها غیرقانونی، برای اشتغال به مشاغل پست به عنوان رقبای کارگران امریکائی به امریکا می آیند. آنها به دلیل وضعیت غیرقانونی خود و در مقابل خطر اخراج از کشور آسیب پذیر هستند و کارگران غیرمجاز و فاقد اتحادیه، کمتر احتمال دارد، برای بهبود شرایط کار مبارزه کنند.

امپراتوری علیه محیط زیست

با توجه به این که تولید مواد کیمیائی علف کش، آفت کش، و مواد داروئی خطرناک سالها در این کشور ممنوع بود، تولید کنندگان آنها صنایع تولیدی خود را به کشورهای جهان سوم که دارای مقررات ضعیف هستند، فروختند است. (در سال ۱۹۸۱، ریگان فرمان کارتر دایر بر اعلام الزامی ممنوعیت کالای ارسالی در امریکا توسط صادر کنندگان چنین محصولات به کشور مقصد را لغو کرد.) با وجود بازار قطعی برای صادرات، این سموم علاوه بر فلج کردن کارگران در کارخانه های تولیدکننده مواد کیمیائی امریکا، همراه میوه ها، سبزیجات، گوشت، و قهوه وارداتی دوباره بر روی میز غذای ما ظاهر می شوند. این محصولات که مردم کشورهای جهان سوم را نیز مسموم کرده است، باعث ابتلاء به بیماری و مرگ می شوند. با اجرای موافقتنامه تعرفه و تجارت (GATT)، قوانین مصرف محصولات و حمایت زیست محیطی را سهلتر از همیشه می توان دور زد. سموم کیمیائی و دیگر مواد صنعتی که در آبهای زیرزمینی دنیا، اقیانوسها، و جو توسط شرکتهای بزرگ سودجوی چند ملیتی بدون محدودیت، در آسیا، افریقا، و امریکای لاتین ریخته می شود، و خرابی به بار آورده در زمین های جهان سوم توسط شرکتهای معادن و چوب و تجارت محصولات کشاورزی، به طور جدی بر کیفیت هوایی که تنفس می کنیم، آبی که می خوریم، و غذائی که می خوریم اثر می گذارد. محیط زیست- بوم شناسی مرزهای ملی نمی شناسد.

جست و جوی زمینهای کشاورزی ارزان برای گاوداری باعث می شود که شرکتهای درختان جنگلی بارانی یا جنگلهای انبوه (rain forests) را در سراسر امریکای مرکزی، جنوب شرقی آسیا قطع کنند. این کاهش پایه محیط زیست جهانی، تهدید جدی برای تمام ساکنان زمین است. جنگلهای بارانی مناطق گرمسیر در امریکای مرکزی و جنگلهای وسیع تر در حوزه آمازون ممکن است تا دو دهه آینده به کلی محو گردند. بیش از ۲۵ درصد از داروهای

تجویزی ما از گیاهان جنگلهای بارانی تولید می شود. جنگلهای بارانی خانه زمستانی میلیونها پرنده خوش الحان مهاجر امریکای شمالی است- که شمار برگشتی ها از امریکای مرکزی کاهش می یابد. وجود بسیاری از این پرندگان برای کنترل آفات و جوندگان ضروری هستند.

بیش از نیمی از جنگلهای جهان در مقایسه با قرنهای پیش، از بین رفته اند. جنگلهای منبع اصلی طبیعت برای زدودن دی اکسید کربن از جو هستند. امروز، انباشت دی اکسید کربن باعث تبدیل ترکیب کیمیائی جو زمین، شتاب «اثر گلخانه ای»، ذوب یخ های قطبی زمین، و انواع بی ثباتی آب و هوایی می شود.

ریختن مواد زاید صنعتی و زباله های رادیو اکتیو ممکن است اقیانوس های ما را بکشد. اگر اقیانوسها بمیرند، از آنجائی که بیشتر اکسیژن زمین را تولید می کنند، ما هم می میریم. درحالی که امپریالیستها آزادند که در جهان پرسه بزنند و آن را هر زمان که اراده کنند، از بین ببرند، ما همه با عواقب برگشت ناپذیر بالقوه باقی می مانیم تا رنج ببریم. آسیب های اضافی به محیط زیست و حیات وحش توسط نیروهای مسلح امریکا، میلیونها هکتار زمین را در داخل و در خارج از کشور در اثر بمباران و مانورهای نظامی تخریب می سازد. برای چندین دهه، بیش از صد کارخانه تولید سلاحهای هسته ای، زباله های رادیو اکتیو را در هوا، آبهای سطحی و رودخانه ها ریخته اند. ارتش این کشور به عنوان بزرگترین مصرف کننده سوخت، صدها هزار تن فلزات سنگین، حلال ها، روان کننده ها، پی سی بی ها، پلوتونیم، مواد سوختی، و دیگر ضایعات سمی، بزرگترین آلوده کننده محیط زیست هستند. ارتش باعث به وجود آمدن بیش از ۹۰ درصد از زباله های رادیو اکتیو ما و ایجاد هزاران تن از عوامل بیوکیمیائی کشنده است. حدود ۲۱۰۰۰ مکان آلوده در پایگاه های نظامی و کارخانه های سلاحهای هسته ای وجود دارد. هر سال، ارتش میلیونها تن مواد کیمیائی اوزون رقیق شده مصرف می کند. در مجموع، ارتش امریکا یکی از بزرگترین خطرات برای امنیت و سلامتی مردم امریکا و کره زمین می باشد.

تلفات امریکائی

ارتش همچنین یک خطر جدی برای صفوف خودش محسوب می شود. سربازان داوطلب به طور منظم در حوادث رانندگی، تمرین تیراندازی، سقوط هوایی، آتش سوزی کشتی، چتربازی کشته می شوند- ۲۰۲۶۹ از سال ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۸، سالانه به طور میانگین ۲۰۲۷ نفر پرسنل غیر رزمی کشته شده اند. علاوه بر این سالانه صدها خودکشی در ارتش اتفاق می افتد.

هزاران بازنشسته ارتش که پس از جنگ جهانی دوم در معرض آزمایشات هسته ای بوده اند، در اثر ابتلاء سرطان با مرگ زودرس مواجه می شوند. سربازان بازگشته از جنگ ویتنام و آلوده به تن ها گرد علف کش سمی که در هندوچین به سر می برند، با بیماری غیرقابل علاج روبه رو هستند و فرزندان متولدشان از میزان بالای نقص عضو غیرطبیعی رنج می برند (در مقایسه با آنها، فرزندان ویتنامی ها وضعیت غیرطبیعی بسیار بیشتری را متحمل شده اند). در شرایط مشابهی، ده ها هزار نفر از سربازان برگشته از جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱، به علت قرار گرفتن در معرض طیف وسیعی از مواد کشنده ناشی از جنگ، در اثر ابتلاء به بیماریهای گوناگون از پای درآمده اند. و در طول سالیان زیادی، کارگران نیروگاه های هسته ای و «در جریان باد قرار گرفته» در ایالت یوتا (Utah) که دچار مسمومیت ناشی از تشعشعات آزمایش هسته ای در بیابانهای نوادا (Nevada) شده بودند، دچار مرگ زودرس شدند. بسیاری از آنها فرزندان با کمبود ژنیتیکی به دنیا آوردند.

ارتش آمریکا آزمایشات باکتریولوژیک و کیمیائی را بر روی امریکائی ها آزمایش کرده است. در سال ۱۹۵۰، نیروی دریائی در سان فرانسیسکو (San Francisco) باکتری جفتک زنی پخش کرد که باعث ابتلای ساکنان به بیماریهای جدی شد و موجب مرگ حداقل یک نفر گردید. در سال ۱۹۵۵، سیا یک آزمایش جنگ بیولوژیکی در منطقه خلیج تامپا (Tampa Bay area) انجام داد، پس از آزمایش، دوازده نفر به علت ابتلاء به بیماری واگیر سیاه سرفه، خیلی زود در گذشتند.

در طول سالهای ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، تشعشعات کارخانه ساخت سلاحهای هسته ئی در نانفورد (Hanford)، واشنگتن، با نظارت مخفی پزشکی بر جمعیت محلی که در مسیر باد قرار داشتند، به طور عمد در فضاء رها شد.

در سال ۱۹۹۴ آشکار شد که در اواخر سالهای ۱۹۴۰ محققان دولت شاید به صدها امریکائی، بدون آگاهی آنها پلوتونیوم تزریق کرده اند و در مدت بیست سال پس از آن، به ۲۷۰ منطقه پرجمعیت، از جمله سنت لوئیس، نیویورک و مینیاپولیس باسیل مسری و ذرات کیمیائی پاشیده اند.

امپراتوری با مواد مخدر که توسط کارتل های مخفی بین المللی مرتبط با سازمان اطلاعاتی سیا نقل و انتقال می یابد، به آمریکا حمله کرده است. قاچاق بسیار گسترده مواد مخدر در جنوب شرقی آسیا و امریکای مرکزی با پشتیبانی سیا از جنگهای مخفی پیوند دارد. از سال ۱۹۸۸، شواهد دال بر حمایت آمریکا از کنترهای نیکارگونه (ضد انقلاب ساندینیستی نیکارگونه-م) را با یک قاچاق شبکه مواد مخدر از مزارع کوکائین در کلمبیا، با کشتی های هواپیمائی در کوستاریکا، با شرکتهای تجاری غیرمجاز در میامی و در نهایت، با خیابانهای مملو از مواد مخدر جامعه ما مرتبط می سازد. همانطور که کمیسون جنبی استناد مجلس سنا، اعتیاد عمومی سالهای ۱۹۸۰ به مواد مخدر را نتیجه مستقیم حمایت سیا از قاچاق آن دانست.

امپراتوری، به خصوص برای امور نظامی، هزینه های سربار بسیار هنگفت که باید توسط مردم ما پرداخت شود، صرف می کند. کل مخارج جنگ ویتنام (از جمله مزایای بازنشسته ها و بیمارستانها، بهره بدهی های ملی، و امثالهم) بر اساس برآورد ویکتور پیرلو (Victor Perlo)، اقتصاددان، به بیش از ۵۱۸ میلیارد دلار می رسد. او تأکید می کند که در پایان جنگ، تورم از حدود ۱ درصد به ۱۰ درصد افزایش یافت؛ بدهی های ملی به حد بیش از دو برابر سال ۱۹۶۴ رسید؛ کسری بودجه فدرال بی سابقه بود؛ بیکاری دو برابر شد؛ دستمزدها به بالاترین میزان کاهش خود در تاریخ معاصر آمریکا رسید؛ نرخ بهره به ۱۰ درصد و بیشتر از آن افزایش یافت؛ مازاد صادرات جایش را به مازاد واردات داد؛ و ذخایز طلا و پول آمریکا به اتمام رسید. تلفات انسانی جدی وارد شد. زندگی حدود ۲/۵ (دو و نیم) میلیون امریکائی در نتیجه خدمت در هندوچین قربانی شد. از این تعداد، ۵۸۱۵۶ نفر کشته و ۳۰۳۶۱۶ نفر مجروح شده بودند (۱۳۱۶۷ نفر با ۱۰۰ درصد ناتوانی). بیش از ۷۰۰۰۰ نفر از زمان بازگشت به خانه به دلیل خودکشی، قتل، اعتیاد، به مواد مخدر، و اعتیاد به الکل در گذشته اند. ده ها هزار نفر دیگر اقدام به خودکشی کرده اند. اقلیتهای قومی هزینه نامتناسبی پرداخت کردند. در حالی که فقط ۱۲ درصد جمعیت ما، امریکائیهای افریقائی تبارند، ۲۲ درصد تمام مرگ و میر ناشی از جنگ ویتنام را به خود اختصاص دادند. مجلس قانونگذاری ایالت نیومکزیکو تأیید کردند که مرکزیکای های امریکائی تنها ۲۹ درصد جمعیت آن ایالت را شامل می شوند، ولی ۶۹ درصد جمعیت آن ایالت به خدمت سربازی فراخوانده شدند و ۴۳ درصد از تلفات جنگی را در سالهای اولیه جنگ ویتنام متحمل شدند.

تضعیف جمهوری

امپراتوری به طور فزاینده ای جمهوری را تضعیف می کند. هزینه های عملیات نظامی جهانی ممکن است به قدری دشوار شود که جامعه حامی آن را تضعیف کند، چنین دلیلی باعث تضعیف امپراتوریهای گذشته بوده است. امریکائی ها از صمیم قلب برای دستگاه های نظامی «ما» پرداخت می کنند. هزینه و لخرجی پنتاگون برای دهه ها، به ویژه چهارده سال گذشته، باعث رکورد کسری بودجه و ازدیاد بدهی ملی شده، امریکا را به بزرگترین کشور بدهکار جهان تبدیل کرده است. دولت موظف می شود که با قرض بیشتر و بیشتر بهره رو به تزاید بدهکاری را به طلبکاران ثروتمند در داخل و خارج از کشور پرداخت کند.

بین سالهای ۱۹۴۸ و ۱۹۹۴، دولت فدرال تقریباً ۱۱ تریلیون دلار صرف ارتش خود کرده است. بیش از مجموع ارزش ثروت مالی که توسط همه انسانها در امریکا تولید شده است.

بودجه کنونی پنتاگون به اضافه پروژه های نظامی وزارت انرژی و ناسا (NASA)، کمکهای نظامی خارجی، منافع بازنشستگان، و بهره بدهی های قبلی نظامی به حدود ۵۰۰ میلیارد دلار در سال بالغ می گردد.

بودجه سالیانه پنتاگون بیشتر از تولید ناخالص ملی تقریباً همه کشورهای جهان است. در طول دهه گذشته، میانگین سهم هر خانواده از مخارج نظامی ۳۵۰۰۰ دلار بود. میزان هزینه های نظامی امریکا با هیچ قدرت دیگری قابل قیاس نیست.

طبق داده های مرکز اطلاعات دفاعی، در سال ۱۹۹۳، امریکا ۲۹۱ میلیارد دلار مخارج نظامی داشته است، در صورتی که مقام دوم را جاپان فقط با ۴۰ میلیارد دلار احراز می کند و پس از آن، فرانسه با ۳۶ میلیارد دلار، انگلستان با ۳۵ میلیارد دلار، المان با ۳۱ میلیارد دلار، روسیه با ۲۹ میلیارد دلار، و چین با ۲۲ میلیارد دلار در ردیفهای بعدی قرار می گیرند. مخارج نظامی سالانه امریکا از مجموع بودجه نظامی پانزده کشور بیشتر است.

بسیاری از مشکلات داخلی ما را می توان با هزینه های نظامی مرتبط دانست. بعضی اوقات مقیاس وسیع مخارج بسختی قابل درک می شود. هزینه ساخت یک ناو هواپیمابر می تواند غذای ده سال چندین میلیون از فقیرترین و گرسنه ترین کودکان امریکا را تأمین نماید. مبالغ بزرگی که فقط برای توسعه خودرو نجات تحت البحری نیروی بحری هزینه می شود، از مجموع بودجه تخصیصی برای ایمنی کار، کتابخانه های عمومی و مهد کودکها بیشتر است. هزینه نگهداری قطعات هواپیماهای نظامی و مهمات موجود در انبارهای پنتاگون بیشتر از مجموع مخارج دولت فدرال برای کنترل آلودگی هوا، حفاظت از محیط زیست، توسعه اجتماعی، مسکن، امنیت شغلی و حمل و نقل عمومی است. جمع کل بودجه شعب قوه مقننه و قضائیه و کمیسیونهای نظارتی به میزان ۱ درصد بودجه سالیانه پنتاگون نمی رسد.

در امریکا علم و فن آوری نیز تحریف می شود، به طوری که ۷۰ درصد تحقیقات و توسعه (research and development) یا بودجه دولت فدرال، صرف ارتش می شود. خلاف ادعای پنتاگون، چیزی که ارتش در تحقیق و توسعه تولید می کند، تأثیر کمی در چرخش زندگی برای بازار شهروند غیرنظامی دارد. حدود یک سوم همه دانشمندان و مهندسان امریکائی که به پروژه های نظامی مشغولند، فرار مغزها از بخش غیرنظامی را موجب می شوند. امریکا با سرمایه گذاری نظامی بالا به جای سرمایه گذاری غیرنظامی، قافیه را دقیقاً در مقابل رقبای خارجی که در زمینه توسعه صنایع سرمایه گذاری می کنند، باخته است. برای مثال، صنعت ماشین ابزار امریکا، که زمانی بر بازار جهانی تسلط داشت، شاهد افزایش شش برابری واردات خارجی است. مشابه همان الگو در صنایع الکترونیک و فضائی و سایر زمینه ها که روی سرمایه گذاری نظامی متمرکز شده، آشکار گردیده است.

از آنجائی که مقادیر نامتناسبی برای نیروهای نظامی هزینه می شود، امریکائی ها باید بی توجه به نیازهای محیط زیستی، ورشکستگی مالی و فرسودگی شهرهای ما، بدتر شدن وسایل حمل و نقل ما، آموزش و پرورش، و سیستمهای

مراقبت‌های پزشکی، اثرات مخرب بیکاری بر میلیون‌ها خانوار و صدها انجمن را تحمل کنند. علاوه بر این، هزینه‌های روانی و اجتماعی وحشتناک، افسردگی و افت روحیه عمومی، خشم و درد و رنج فقراء و نیمه فقیران، فرهنگ عامه خشونت و نظامیگری، و استفاده از راه‌های حل به طور فزاینده‌ای استبدادی برای مشکلات اجتماعی ما بخش دیگری از نتایج هزینه‌های هنگفت نظامی هستند.

فقر در کشورهای ثروتمند صنعتی و همچنین در جهان سوم بیداد می‌کند. در ثروتمندترین آنها، امریکا، شمار مردم زیر خط فقر در دوازده سال گذشته از بیست و چهار میلیون نفر به تقریباً سی و پنج میلیون نفر افزایش یافته است، براساس آمار رسمی دولت، که خیلی‌ها ممکن است آن را کمتر از آمار واقعی بدانند، رشد فقراء در گروه‌های اجتماعی در امریکا، تنها با رشد چشمگیر میلیونرها و میلیاردرها رقابت می‌کند. قابل قیاس است.

در سال‌های اخیر، بیماری سل-بیماری خاص فقراء- با گام‌های بلندی بازگشته است. گزارش کمیته کنترل گرسنگی مجلس تأیید می‌کند که بیماری‌های سوء تغذیه کودکان- کواشیرورکور (kwashiorkor) و ماراسموس (marasmus)- ناشی از کمبود شدید پروتئین و کالری که معمولاً در کشورهای جهان سوم مشاهده می‌شد، حالا در امریکا، همراه با افزایش مرگ و میر نوزادان در مناطق فقیر شایع شده است.

در بخش‌هایی از مناطق داخلی امریکا، مانند آپالاجیا (Appalachia)، جوامع فقیر لاتین و افریقائی- امریکائی، جمعیت اسکیمو (Inuit) در آلاسکا، و جوامع سرخپوستان بومی امریکا که به عنوان ذخایز نیروی کار اضافی یا «مستعمرات داخلی» شمرده می‌شوند، علائم آشکار استعمار جهان سوم، از جمله بیکاری مزمن، گرسنگی، درآمد ناکافی، سطح پایین آموزش، خدمات انسانی کم یا غیرموجود، فقر و ناداری و کسب سود از جامعه بومی دیده می‌شود.

علاوه بر این، از دست دادن مهارت، شغل‌های تولیدی خوب و پردرآمد، که به طور سنتی متعلق به مردان سفیدپوست بود، تأثیرات منفی زیادی بر روی طبقه کارگر جوامع سفید پوست گذاشته است.

بنابراین هنگامی که ما درباره «کشورهای ثروتمند» و «کشورهای فقیر» صحبت می‌کنیم، ما نباید فراموش کنیم که میلیون‌ها فقیر در کشورهای ثروتمند و هزاران ثروتمند در کشورهای فقیر وجود دارد. همانگونه که نمایش نامه برتولد برشت می‌گوید:

فاتحان و فتح شدگان وجود دارند.

در میان فتح شدگان مردم عادی گرسنگی می‌کشند.

در میان فاتحان باز هم مردم عادی گرسنگی می‌کشند.

به همانصورت در روم قدیم و در هر امپراتوری پس از آن، مرکز به منظور تقویت حاشیه خون داده است. جان و مال مردم برباد رفته است تا نجیب زادگان به غارت خود ادامه دهند.

عده ای قلیل علیه عده ای بسیار

امپراتوری قدرت را در دستان عده ای قلیل متمرکز می‌کند و مردم را از خودمختاری مؤثر محروم می‌سازد. همانطوری که جیمز مدیسون (Madison James) در سال ۱۷۹۸ به توماس جفرسون (Thomas Jefferson) نوشت: «بی تردید این یک واقعیت جهانی است که مقررات راست یا تظاهر به مبارزه علیه خطر خارجی، دلیل از دست دادن آزادی در داخل باشد».

احتمالاً پاسخ این است که ما نباید بیش از حد در این مورد نگران باشیم. زیرا، سیاست‌های عمومی توسط مردم، آن توده‌های محبوب و آرمانی توسط مردم در چپ تنظیم نشده است. اگر با تمام بیطرفی اندازه گیری شود، به طور متوسط

مردم از سطح پائین اطلاعات برخوردارند. آنها به ندرت می دانند که واقعاً چه اتفاقی می افتد. سیاست دولت، چه سیاست داخلی و چه سیاست خارجی آن، همیشه در بالاترین دوایر دولتی و در درون تشکیلاتی مثل شورای روابط خارجی، کمیسیون سه جانبه و دیگر گروه های نخبه عمومی و خصوصی متشکل از متخصصان سیاسی رده بالا، بانکداران، مدیران اجرائی، سرمایه گذاران، مبلغان برجسته و تعدادی از محققان دانشگاهی تدوین می شود. آنها کسانی هستند که در محافل فوقانی قدرت حضور دارند و در پستهای وزارت امور خارجه، دفاع، خزانه داری، تجارت، و رئیس سیا و شورای امنیت ملی خدمت می کنند. آنها سیاست را تنظیم و انحصاری می کنند. حد اکثر چیزی که ما می توانیم از عموم مردم انتظار داشته باشیم، ادامه بحث تا فرارسیدن زمان انتخابات است که پس از آن مهر تأیید بر یک نخبه یا بر یک گروه دیگر از سیاستگذاران هم مسلک زده می شود.

در پاسخ، موافقم که نخبگان برای انحصاری کردن سیاست و گمراه کردن مردم سعی خود را می کنند و بیشتر اوقات موفق می شوند. با این حال باید تصریح کرد که تقریباً تمام سیاستهایی که ارزشمندند، در عمل به اثبات رسیده و بازده دمکراتیک دارند، از طرف مردم تدوین شده است. مبارزه برای حقوق زنان را که در عرض بیش از صد سال توسعه یافته، در نظر بگیرید. رئیس جمهور ها، اعضای کابینه ها، یا متخصصان پر قدرت سیاست ما را به کدام مبارزه راهنمایی کرده اند؟ در بهترین حالت، برخی از رهبران علل حق رأی زنان، اقدامات مثبت، و سقط جنین قانونی را تنها بعد از این که مدتها برای اینگونه حقوق مبارزه کرده اند، دیر وقت قبول کرده اند. همینگونه هم مبارزه برای حقوق مدنی را.

نخبگان سیاسی با اکراه و تنها پس از دهه ها مبارزه مردم عادی، که بسیاری از آنها امریکائی های افریقائی تبار بوده اند، برای کمیسیون تمرین استخدام منصفانه در اواخر سالهای ۱۹۴۰، لغو جیم کرو (Jim Crow) در جنوب، قانون انتخابات، حقوق مدنی در سالهای ۱۹۶۰، و سایر موارد مشابه تن داده اند.

نام بردن از رهبران سیاسی و پیشروان صنعت که نه برای ده ساعت کار در روز یا، بعد از آن برای هشت ساعت کار در روز مبارزه کرده باشند، خیلی سخت است. و کدامیک از آنها برای چانه زنی جمعی، آموزش عمومی، معیارهای سلامت و بهداشت اجتماعی و لغو کار کودکان مبارزه کرده است؟ مطمئناً، افراد منفردی از خانواده های ممتاز، اما معمولاً به عنوان افراد منفرد، نه به عنوان نمایندگان علاقه مند شرکتهای بزرگ یا گروه نخبگان سیاسی بوده اند که از انجام چنین کارهایی حمایت کرده اند. اگر اینها خواست ثروتمندان و قدرتمندان بودند، حتماً برای به دست آوردن آنها به راه انداختن این همه مبارزات طولانی لازم نبود.

به سختی می توان از رهبران سیاسی اصلی که جنبش زیست محیطی را به راه انداخت، نام برد. فقط در نتیجه فشار عمومی بر رهبران سیاسی ما بود، که آژانس حفاظت از محیط زیست ایجاد شد و امروز هم باید توسط شهروندان تحت فشار خاصی قرار گیرند تا کارهایی که به هر حال باید انجام می دادند، انجام دهند. رهبران شرکتهای بزرگ که در تعقیب سود خود هستند، هنوز هم با قوانین زیست محیطی به عنوان مداخله بوروکراتیک غیر ضروری برخورد می کنند. ال گور (Al Gore)، معاون رئیس جمهور سابق قبل از این که به کاخ سفید راه یابد در درباره محیط زیست و سرنوشت سیاره کتابی نوشت، سپس برای نفتا- توافقنامه امریکای شمالی تجارت آزاد (NAFTA) و موافقتنامه تعرفه و تجارت (GATT) مبارزه کرد و اقداماتی طراحی کرد که توانائی دولتها برای حفاظت از محیط زیست را فلج کرد.

جنبش حمایت از مصرف کننده توسط مصرف کنندگان و محققان مستقلی مانند رالف نادر (Ralph Nader) شروع شد. جمع آوری محصولات ناامن از بازارها، کار دولت سرمایه داری نیست. درست به عکس، عملکرد طبیعی دولت سرمایه داری آن است که چیزهایی (از جمله محصولات کشنده توتون و تنباکو)، با استفاده از یارانه ها، پشتیبانی از

صادرات، کمک مالی از نوع گرانتسین (grantsin)، معافیت مالیاتی، توسعه و تحقیق رایگان، و انواع مختلف دیگر از رفاه شرکت های بزرگ را به بازار عرضه نماید.

به همانصورت با جنبش مخالفان هسته ئی. دولت به جای این که ما را از خطرات زباله های هسته ئی خلاص کند، همه این سالها مشغول اختفای آن از انظار عمومی بوده و خصوصیات مضر آزمایشات اتمی را که به مرگ صدها نفر از سربازان و شهروندان امریکائی ختم شد، انکار می کند. هر روز دولت با سیلی از انتشارات، بیانات، و نشأت عمدی اخبار جعلی، ما را برای مشاهده دنیائی جلب می کنند که سیاستگذاران می خواهند. پنتاگون یک ماشین عظیم تبلیغاتی شدید دروغ در خدمت خود دارد، که از طریق شرکتهای بزرگ متعلق به رسانه های اصلی تغذیه می شود. اما در مورد کارهایی که دولت نمی خواهد ما بر آنها آگاهی داشته باشیم، پنهانکاری می کند. ایده قانون آزادی اطلاعات از کدام رهبر سیاسی نشأت گرفته است؟ چنین قوانینی تنها پس از کوششهای سازمانیافته بسیاری از منتقدان غیردولتی به تصویب رسید.

دولت هر سال میلیونها مدرک، اغلب متعلق به پنجاه سال یا بیشتر را از رده خارج می کند. بخش بزرگی از آنها، از راه خرد کردن و غیره. بنا بر این، با حفظ تحقیقات حیاتی مستقل از تمام روند، تحریف تاریخ را طبقه بندی می کند. تصور غالب این است که کار مقامات سیاسی تضعیف قانون آزادی اطلاعات است. اگر نخبگان سیاسی- اقتصادی چیزی برای پنهان کردن نداشتند و واقعاً علاقه مند به خدمت به منافع عمومی بودند، مبارزه مردم برای اطلاعات ضرورت پیدا نمی کرد.

این به آن معنی نیست که هیچ سیاستی از صاحبان قدرت سرچشمه نمی گیرد. آنها پروژه مانهاتان را برای ساخت بمب اتمی آغاز کردند. آنها صنعت هسته ئی را توسعه دادند، بعد، آن را به قیمت کمتر از قیمت تمام شده، با تخصیص یارانه های سالانه و مبالغ هنگفتی از خزانه عمومی به شرکتهای خصوصی تحویل دادند.

آنها پولیس فدرال-اف بی ای (FBI)، سازمان سیا (CIA)، کل دستگاه آژانس امنیت ملی، و شبکه نظامی جهانی امریکا را ایجاد کردند. آنها مک کارتیسم (McCarthyism) را، شکار سیاستمداران مخالف را، وفاداری به دولت و برنامه های امنیتی برای پاکسازی مخالفان دولتی را، نظارت مخفی بر زندگی شخصی و فشار برای ایدئولوژی ارتدوکسی را به ما آموختند.

اقدامات دیگر نخبگان سیاسی نیز در برابر چشمان ما است: برنامه کمکهای خارجی به دیکتاتورهای نظامی و تشکیل نیروهای امنیتی، جوخه های مرگ، شکنجه گران، با ارائه هر نوع کمک مالی و فن آوری لازم.

همچنین بمب افکن ها و راکتها، مداخلات پر هزینه در شماری از کشورها را نباید فراموش کنیم. به طور کلی، در تجزیه و تحلیلهای خود باید خدمات نخبگان سیاسی به نیازها، اعمال سلطه و نفوذ دولت را که مقابل سیاستهای قطعاً حیاتی مقاوم هستند، توضیح دهیم و به مبارزه سخت و طولانی علیه آنها دست بزنیم.

منافع شخصی اخلاقی- معنوی

اگر می خواهیم نیروی مقاومت در برابر امپراتوری را بسیج کنیم، ما باید نه تنها در باره ارزش های معنوی- اخلاقی مردم، بلکه در نگرش به منافع شخصی آنها تجدید نظر کنیم (و منظورم خودخواهی آنها نیست). ممکن است مردم زمانی که متقاعد بشوند امنیت و بقای آنها در خطر است، در زیر پرچم امپراتوری راهپیمائی کنند. آنها اگر تصور کنند خود و عزیزانشان با خطر مواجه هستند، معنویات و اصول اخلاقی را انتخاب نمی کنند. آنها اگر فکر کنند که خلع

سلاح و مذاکرات صلح آمیز نشاندهنده ضعف آنهاست، آن را نیز انتخاب نمی کنند و برای تجاوز علیه طرف مقابل فراخوان می دهند.

بنابراین، باید به آنها ثابت شود که در جمهوری، نه برای رفاه آنها، نه برای امنیت ملی واقعی یعنی امنیت شغلی، امنیت مسکن و یک محیط پاک، بلکه به خاطر سود امپراتوری خون می ریزند.

آنها باید مطمئن شوند این امپراتوری که به حساب خونشان، عرق جبین شان و پرداخت مالیاتشان برقرار است، در حفاظت از آنها یا مردم خارج و با هر چیزی که آنها را قربانی کند، کمترین کاری ندارد، بلکه به منظور پرورش قدرت و سود یک اقلیت تشکیل شده است.

دستگاه نظامی جهانی را که از روی بی میلی و با اینچنین هزینه گزافی حمایت می کنند، در خدمت منافع آنها نیست. کاهش شدید آن ما را طعمه برخی دشمنان خارجی نمی کند. به عکس، شمشیر را بر زمین نهادن و استفاده از کار و ثروت ملی مان برای بازسازی صلح آمیز که به شدت در داخل و خارج مورد نیاز است ما را نه یک کشور ضعیف، بلکه واقعاً بزرگ می کند.

کارشناسان رسانه های اصلی و مبلغان، تمایل ما به احتراز از نظامیگری شرکت های بزرگ و سلطه امپریالیستی را به عنوان ضعف، حماقت، انزوا، یا انفعال شکست خورده تعریف می کنند. ولی نام دیگری وجود دارد برای دوره عملی که هدف از آن جنگیدن برای خارج کردن ثروت و قدرت از دستان مجتمعات صنایع نظامی و سرمایه گذاران چند ملیتی و بازگرداندن آنها به مردم است تا آنها سازندگان زندگی و شرایط اجتماعی خودشان بشوند: این، همان دمکراسی یا پیروزی جمهوری بر امپراتوری خوانده می شود.

همان مبلغان، انتقادات وارده به امپریالیسم امریکا را به عنوان علائم «نفرت از امریکا» یا «امریکا را مقصر دانستن» رد می کنند. ولی وقتی که ما مخالفتمان را با نظامیگری، مداخلات خشونت آمیز، و دیگر سیاست های خاص ابراز می داریم، ما به کشورمان و مردمش حمله نمی کنیم؛ بلکه ما می گوئیم که ما سزاوار چیزی بهتر از سیاست های هستیم که الان منافع مردم را در داخل و خارج نقض می کند. افشای سوءاستفاده از قدرت طبقاتی برابر، به معنای بدنام کردن ملتی نیست که قربانی چنین سوءاستفاده ای می شوند.

با توضیح بیشتر، ممکن است ما به این نتیجه گیری درست برسیم که این محافظه کاران که هزینه های خدمات اجتماعی، حفاظت از محیط زیست، و مالیات عادلانه تر را نمی پردازند، فاقد روح میهن دوستی اند.

چپ ها که برای منافع اکثریت مبارزه می کنند، خلاف راستگرایان خادم منافع اقلیت، به عنوان ضدامریکائیان برگزیده و خودخواسته متهم می شوند. تصور می شود مخالفان امپراتوری، دشمنان جمهوری هستند، ولی در واقع آنها آخرین امید جمهوری هستند.

ادامه دارد

یادداشت:

۱- به دنبال انتشار قسمت هفتم این مقاله معنون به «امپریالیسم» فصل هفتم «دلایل ارزشمند» به تاریخ ۴ اگست ۲۰۱۶ در پورتال «افغانستان آزاد - آزاد افغانستان»، در آغاز فکر نمودیم، شاید همکار گرامی ما آقای «نویدی» فقط همین فصل را انتخاب و ترجمه نموده اند، اما بعد از این که ترجمه فصل هشتم آن به تاریخ ۱۹ اگست به دست ما رسید، متوجه شدیم که قضیه طوری نبوده که ما فکر می کردیم، بلکه آقای «نویدی» تمام آن کتاب را در دست ترجمه دارند.

وقتی قضیه را از خودشان استفسار نموده و خواستار قسمت های قبلی این اثر گرانبها گردیدیم، ایشان لطف نموده قسمت های قبلی را نیز برای ما فرستادند، که شما قسمت اول بخش اول آن را از نظر گذرانید.

۲- هرچند پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" و متصدیان آن هیچ گاهی چنین تصمیمی نداشته و آن را عار خود می دانند که به جواب عناصر جبونی که شهامت ندارند تا مسؤلیت نوشته هایشان را به دوش بگیرند، بپردازند، باز هم چون اطلاع یافته ایم که در این اواخر یکی از افرادی که سر در آخور، سایت استخبارات المان دارد، بر مواضع ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی متصدی و همکار شجاع پورتال خانم دیپلوم انجنیر "تسرین معروفی" به زعم خودش انتقاداتی وارد و آن را کهنه معرفی نموده است، ما به عوض جواب از جانب خود، مطالعه این مقاله را که نویسنده اش شهروند قبله آمل تمام انقیاد طلبان یعنی امپریالیزم جنایتگستر امریکاست، به ایشان و سایر منتقدان توصیه نموده، از ایشان می خواهیم: در صورتی که واقعاً علاقه مند به دامن زدن به یک بحث علمی باشند، از زیر چنبر سایت استخبارات المان بیرون آمده، با هویت اصلی شان وارد بحث شوند. تا دیده شود که چه کس و یا کسانی کهنه گرا و بی خبر از تکامل جوامع بشری اند و چه کس و یا کسانی در زیر نقاب نوآوری و مدرنیسم، جیره خواران امپریالیزم می باشند.

۳- لازم به یادآوریست که نشر این مقاله، نباید بدان معنا تعبیر گردد که ما با تمام تعاریفی که نویسنده از امپریالیزم می دهد موافق هستیم، چه ما را اعتقاد بر آن است که آنچه را به نام امپریالیزم می شناسیم چیزی نیست به جز "بالا ترین مرحله سرمایه داری".

اداره پورتال AA-AA